

شاهنامه ابو منصور

سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: شاهنامه ابومنصوری: تاریخ و ادبیات ایران.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
فروست: تاریخ و ادبیات ایران، ۳.
مشخصات ظاهری: ۴۸ ص.
شابک: 978-964-185-419-7
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است.
عنوان دیگر: تاریخ و ادبیات ایران.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۹۶۷۳۱



تاریخ و ادبیات ایران

شاهنامه ابومنصور



دکتر محمد دهباشی



نشرنی

قیمت: ۶۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ و ادبیات ایران

۳

شاهنامه ابومنصوری

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش نسرین خسروی

ویراستار فرشاد مزدرائی

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۷ ۴۱۹ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreny.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه‌مندند و می‌خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را در بر می‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پندجاه شاعر و نویسنده و متفکر تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

مقدمه	۹
-------------	---

مقدمه شاهنامه ابومنصوری و شرح آن

مقدمه شاهنامه ابومنصوری	۲۵
آغاز داستان	۳۳
اولاً نسب ابومنصور عبدالرزاق	۴۰
و نسب ابومنصور المَعْمَری	۴۲
منابع	۴۷

مقدمه

آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، در سال ۳۱ ق/ ۶۵۲ م در مرو کشته شد و با مرگ او سلطه اعراب بر قلمرو گسترده ساسانیان به مرور افزایش یافت، چنانکه تا پایان قرن اول هجری بسیاری از مردمان ایران از کیش اصلی نیاکان خود، یعنی آیین زرتشتی، دست شسته و مسلمان شده بودند. فرزندان بزرگان و آسواران و سپاهسالاران ساسانی اینک با نام‌ها و القاب عربی به خدمت خلفا و فرمانروایان عرب درآمده بودند و چنین به نظر می‌رسید که به‌راستی دلبسته اسلام و خواستار گسترش هرچه بیشتر آن‌اند.

با این همه، درخت فرهنگ دیرینه و پرشکوه عصر ساسانی تناورتر و ریشه‌ورتر از آن بود که سیل سهمگین سلطه عرب بتواند آن را به یکباره از پای دراندازد. بسیاری از ایرانیان، با این‌که دل‌سپرده اسلام یا به‌ظاهر پیرو آن شده بودند، یاد نیاکان خود را همچنان گرامی

می داشتند و می کوشیدند که عناصر مهم فرهنگ مادری خود را حفظ کنند و در برابر اعراب از هویتی متمایز برخوردار باشند. در این میان، عده‌ای هم راه افراط پیمودند و در واکنش به نژادپرستی اعراب، منکر همه ارزش‌ها و فضایی شدند که احیاناً در فرهنگ عربی دیده می‌شد. این عده که بعدها به شعوبیه^۱ شهرت یافتند خود را از نسل پادشاهان ساسانی و وارث آنها می‌شمردند و به اعراب طعنه می‌زدند که سوسمارخور و گوسفندچران‌اند.^۲

خطاست اگر تفکر شعوبی را اندیشه‌ای همانند ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی به‌شمار آوریم که مفهومی امروزی است و تبار آن حداکثر به قرن نوزدهم میلادی می‌رسد. شعوبیه در روزگاری می‌زیستند که

۱. «شُعَب» در عربی به معنی «قبیله بزرگ» و «شُعوب» جمع آن است. در یکی از آیات قرآن آمده است که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات، ۱۳). شعوبیه به این آیه استناد می‌کردند تا ثابت کنند که از نظر خدا هیچ قوم و قبیله‌ای بر دیگران برتری ندارد، لیکن خود در مقابل عرب‌ها به نژاد و خاندان و نیاکان خویش تفاخر می‌کردند و اعراب را حقیر می‌شمردند.

۲. چنان‌که ابراهیم بن ممشاد اصفهانی، معروف به متوکل، که از شعرای عرب‌زبان قرن سوم هجری و ندیم متوکل عباسی بود، خطاب به اعراب می‌گوید:
 قُودُوا إِلَى أَرْضِكُمْ بِالْحِجَازِ لِأَكْلِ الصَّبَابِ وَرَعِي الْعَنَمِ
 (بازگردید به سرزمین خود در عربستان تا سوسمار بخورید و گوسفند بچرانید).
 پژواک همین تفکر شعوبی را حدود ۱۵۰ سال بعد در این دو بیت شاهنامه فردوسی نیز می‌یابیم:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیدست کار
 که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو
 برای اطلاع بیشتر، بنگرید به صفا، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۲۵-۲۹.

مفهوم ملت (nation) هنوز پدید نیامده بود و انسان‌ها خود را در قالب قوم و قبیله و خاندان ویژه‌ای که وابسته آن بودند بازمی‌شناختند. از این رو محرک نهضت شعوبیه نه آگاهی ملی بلکه واکنشی نژادی و مفاخره‌آمیز در برابر برتری جویی اعراب بود.

به هر تقدیر، این واکنش آن قدر قدرتمند بود که پیوستگی فرهنگی ایرانیان را پس از فروپاشی سامان سیاسی و عقیدتی ساسانیان حفظ کند و نگذارد که جامعه ایرانی به تدریج در فرهنگ و زبان عربی تحلیل رود و ماهیت مستقل خود را به کلی از دست بدهد.

در نیمه اول قرن دوم هجری که امویان بر اثر قیام ابو مسلم خراسانی مضمحل شدند و عباسیان جای ایشان را گرفتند، ایرانیان توانستند به دربار خلفای عباسی راه یابند و مشاغل مهمی را بر عهده گیرند. عباسیان البته هیچگاه به این خادمان بیگانه اعتماد نکردند و بسیاری از آنها را با کینه‌توزی و خشوتی هولناک از میان بردند. یکی از مشهورترین آنها عبدالله بن مقفع بود که به فرمان منصور عباسی و به دست حاکم کینه‌توز بصره، سفیان بن معاویه مَهَلَبی، به شیوه‌ای فجیع کشته شد؛ «بدین‌گونه که دست‌ها و پاهای او را یکایک بریدند و در پیش چشمش در تنوری گداخته انداختند و در آخر باقی جثه او را به تنور افگندند» (مصاحب، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۶۷۴). ابن مقفع به هنگام مرگ فقط ۳۶ سال داشت و با این حال از بزرگ‌ترین نویسندگان و مترجمان زبان عربی بود. مشهورترین اثر ابن مقفع کلیله و دمنه نام دارد که وی آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. این ترجمه خوشبختانه برجای مانده است و از شاهکارهای مسلم ادبیات عرب

به شمار می رود. اما از دیگر اثر مهم او، یعنی ترجمه خدای نامه، هیچ نشانی در دست نیست.

خدای نامه، که در پهلوی خَوَتای نامک خوانده می شد، شرح زندگی و کردار پادشاهان ایرانی، از کهن ترین ادوار اسطوره ای تا عصر ساسانیان، بود. در زبان پهلوی «شاه» را «خَوَتای» (خدا) می نامیدند و خدای نامه بیانگر همان معنایی بود که در زبان فارسی به آن شاهنامه می گویند.

چنان که از منابع مختلف عربی برمی آید، ترجمه ابن مقفع از خدای نامه به سیرالملوک یا سیر ملوک الفرس معروف بوده است. سیرالملوک هم ظاهراً مانند کلیله و دمنه به زودی در جهان عرب شهرت یافت و شاعران عرب را بر آن داشت که در آثار خود از پادشاهان پیشین ایران سخن برانند و به سرگذشت آنها اشاره کنند (تقی زاده، ۱۳۸۹، صص ۷۷-۷۸).

ابن مقفع را می توان به این اعتبار نخستین نویسنده بزرگی دانست که کوشید نام و یاد پادشاهان عجم را زنده نگه دارد. سیرالملوک او البته در تصاریف زمان از میان رفت، ولی خود نقطه آغاز نوشته هایی بود که پس از ابن مقفع و شاید به پیروی از او پدید آمدند و معمولاً «سیر ملوک الفرس» یا «تاریخ ملوک الفرس» نامیده می شدند.^۱

۱. حمزه اصفهانی که در نیمه قرن چهارم هجری درگذشته و در زمان تدوین شاهنامه ابومنصوری هنوز زنده بوده است در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء تأکید می کند که چندین کتاب عربی از نویسندگان مختلف دیده که همگی عنوان سیر ملوک الفرس یا تاریخ ملوک الفرس را بر خود داشته اند (حمزه بن حسن اصفهانی، ۱۳۶۷، ص ۷).